

## بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تشریف قاسم بن علا

### سازمان نیابت خاصه

در زمان غیبت صغرای حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که از سال ۲۶۰ هجری قمری تا سال ۳۲۹ هجری به مدت حدود ۶۹ سال طول کشید، به ترتیب چهار نماینده خاص برای امام (علیه السلام) وجود داشت که وقتی هر یک از آنها فوت می کرد، دیگری به جای او برای نیابت خاصه تعیین می شد. این چهار نفر که از نظر مقام علمی و معنوی و تقوی، شیعه واقعی معصومین (علیهم السلام) بودند، عبارتند از: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری. هر کدام از این چهار نفر، نمایندگانی در منطقه ها و شهرهای مختلف داشتند که مردم برای سهولت کارشان، به آن نمایندگان در منطقه خودشان مراجعه می کردند و آن نمایندگان نیز در ارتباط با نواب اربعه در بغداد و اطراف آن بودند. یکی از آن نمایندگان، جناب قاسم بن علا است.

وی مدتی در شهری در ران، میان مراغه و زنجان، معدن طلا و سرب داشت. قاسم صدوهفده سال عمر کرد. شیخ طوسی داستان زیبا و شنیدنی او را در کتاب «غیبت» از شیخ مفید نقل می کنند که محمد بن احمد صفوانی که از افراد مورد اعتماد است، گفته است:

### حزن فراغ

چند ماهی بود که به جناب قاسم بن علا از سوی جناب محمد بن عثمان، دومین نایب خاص امام عصر (علیه السلام) پیام و تویعی نرسیده بود. به همین جهت، این مرد نگران و بی قرار به نظر می رسید. وی که افتخار دیدار و ارادت خدمت دهمین و یازدهمین امام نور، حضرت امام علی النقی و امام حسن عسکری (علیهما السلام) و عنایت اهل بیت (علیهم السلام) بود و در آن موقع بود که از دو چشم نابینا شد و پس از سالهای طولانی یعنی حدود سی و هفت سال، درست هفت روز پیش از رحلتش بار دیگر بینا شد و خود با آگاهی کامل، روز وفات خویش را که از تویع مبارک دریافت کرده بود، اعلان کرد. او این پیش بینی چنان دقیق بود که باعث هدایت یکی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) شد.

### پیک محبوب

محمد بن احمد صفوانی داستان را این گونه نقل می کند:

من در شهر ران آذربایجان نزد قاسم اقامت داشتم، مرتب تویعاتی از جانب امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و از سوی محمد بن عثمان و حسین بن روح به وی می رسید. ولی قریب دو ماه بود که تویعی نرسیده بود و از این جهت قاسم بن علا ناراحت به نظر می رسید. روزی از روزها در بین غذا خوردن در خدمت او بودم که ناگهان دربان، خوشحال وارد شده و گفت: سفیر و پیام رسانی از عراق آمده است. جناب قاسم شادمان شد و به سجده افتاد و به استقبال او شتافت.

مرد سالخورده‌ای، کوتاه قد با لباس های قاصدی در حالی که جامهٔ دوخته ای به تن و کفش مخصوص سفر به پا و خورجینی بر دوش داشت، وارد شد. قاسم بن علا او را به گرمی در آغوش گرفت، خورجین از دوشش برداشت و طشت آب طلبید تا او دست و صورت بشوید. آنگاه او را در کنار خود جای داده و به خوردن غذا دعوت کرد. غذا صرف شد. در این موقع پیرمرد نامه رسان برخاست و نامه ای که از نیم ورق بزرگتر بود، از خورجین خود بیرون آورده و به قاسم داد.

### خبر از لقاء الله

قاسم نامه را گرفت و بوسید و چون نابینا بود، به منشی خود پسر ام سلمه داد تا برای او قرائت کند. منشی نامه را گرفت، مهر آن را برداشت و شروع به خواند آن کرد تا به نقطه ای رسید و ساکت شد. قاسم که از لکنت زبان منشی خود احساس اندوه نمود، پرسید: خیر است، چرا نمی‌خوانی؟ گفت مطلب حزن انگیزی است که اگر ناراحت نمی‌شوید، بخوانم. گفت: نه بگو، مگر چیست؟ منشی گفت: مرقوم شده است که تا چهل روز دیگر جهان را بدرود خواهی گفت و هفت قطعه پارچه برای کفن شما ارسال شده است. قاسم گفت: آیا در آن حال دین من سالم است؟ منشی جواب داد: آری! با ایمان سالم و راسخ، جهان را بدرود خواهید گفت. قاسم بن علا تبسم کرد و گفت: دیگر پس از این عمر طولانی و نوید رفتن با ایمان کامل، چه آرزویی می‌توانم داشته باشم؟

### هدیه‌ای از نور

در این حال پیام رسان برخاست و سه طاقه پارچه و لباس سرخ رنگ یمنی و یک عمامه و دو دست لباس و دستمالی از خورجین خود بیرون آورد و تقدیم به قاسم کرد. جناب قاسم پیش از این، پیراهنی نیز از هشتمین امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) دریافت کرده بود که به عنوان خلعت نزد خود داشت، اینها را نیز در کنار آن قرار داد.

### حرص برای هدایت کردن

ایشان دوستی به نام عبدالرحمن بن محمد داشت که سنی مذهب بود و از سرسخت ترین دشمنان خاندان وحی و رسالت بود، اما میان قاسم و او ارتباط مالی شدیدی وجود داشت و اتفاقاً همان روز آن مرد برای اصلاح رابطه میان حسن پسر قاسم بن علا و ابو جعفر بن حمدون پدرزن حسن، به خانهٔ قاسم آمده بود. قاسم به دو نفر از شیعیان و دوستان اهل بیت (علیهم السلام) به نام های ابو حامد عمران و ابوعلی بن جحدر که نزد وی حضور داشتند، گفت: بیایید این نامه را برای عبدالرحمن سنی بخوانید، چرا که من همواره در اندیشهٔ هدایت او بوده‌ام و باز هم بدان امید هستم که خدای متعال به برکت این نامه او را هدایت فرماید. آن دو گفتند: جناب قاسم! از این امید و فکر درگذر، چرا که محتوای نامه برای بسیاری از شیعیان قابل تحمل نیست، چه رسد به عبدالرحمن که به خاندان رسالت و دوازدهمین امام نور (علیه السلام) ایمان ندارد. قاسم گفت: من می‌دانم رازی را فاش می‌کنم که نمی‌باید آن را اظهار کنم، اما به خاطر دوستی با او و شور و شوقی که به هدایت او دارم، می‌خواهم نامه را برای او بخوانم. بنابراین نامه را بگیرد و برای او بخواند. عبدالرحمن نزد قاسم بن علا آمد و پس از سلام و احوال پرسی، قاسم گفت: این نامه را بخوان و در مورد آن خوب و منصفانه بیندیش. عبدالرحمن نامه را گرفت و با دقت خواند و دید که خبر مرگ قاسم در آن آمده است. نامه را پرت کرد و گفت: ابو محمد! از عقیده ای که داری به خدا پناه ببر. چرا که تو مرد سالخورده و دینداری هستی و از نظر تقوی و درایت بر همه برتری داری، این بافته ها چیست؟

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»<sup>۱</sup> (و هیچ کسی نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد.) می‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (خداوند دانای غیب است و هیچ کس را بر ارار غیبش آگاه نمی‌کند.) جناب قاسم تبسم پر معنایی کرد و گفت: دوست من! چرا بقیه آیه شریفه را نمی‌خوانی که می‌فرماید: «إِلَّا مَنْ أِتَّضَىٰ مِنْ رَسُولٍ» (مگر پیامبری که او را برگزیده و مورد رضایت او است.) مولای من هم از جمله همان‌هایی است که مورد رضایت خداست. سپس افزود: من می‌دانستم که تو چنین خواهی کرد و دست خوش تعصب خواهی شد اما تاریخ امروز را یادداشت کن اگر من بعد از تاریخی که در این نامه قید شده، زنده ماندم؛ بدان که اعتقاد ناصحیح است، اما اگر وفات یافتم، بدان که عقیده ی من هیچ و برخاسته از قرآن است و تو در اندیشه ات تجدید نظر کن. عبدالرحمن پذیرفت. تاریخ و روز مورد نظر در آن نامه را یادداشت کرد و از هم جدا شدند.

### بیناشدن چشم

محمد بن احمد صفوانی می‌گوید: پس از هفت روز از تاریخ رسیدن نامه، قاسم بن علا بیمار شد و در بسترش تکیه داده بود. پسرش حسن که دائم الخمر بود، در آن هنگام عبا به صورت انداخته و در گوشه خانه نشسته بود. ابوحامد در گوشه دیگر، ابوعلی بن جحدر و من با گروهی از مردم شهر گریه می‌کردیم. قاسم را نظاره می‌کردیم که ناگاه دیدیم قاسم تکیه به دو دست و پشت خود داد و خالصانه و عاشقانه به دعا و نیایش پرداخت، به پیامبر و امامان معصوم (علیهم‌السلام) توسل جست و با این کلمات به نیایش و توسل خود ادامه داد: «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيَّ يَا حَسَنُ وَا يَا حُسَيْنُ يَا مَوْلَى كُنُوتَا شَفَعَايِي اِلَى اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ»

سه بار این کلمات را با سوز و گداز تکرار کرد. گویی سومین مرتبه بود که مژگان دیدگان نابینایش به حرکت درآمد و حلقه ی چشم او به حالت طبیعی بالا آمد، آستین خود را بالا آورد و روی دیدگان کشید و آبی زرد رنگ از دیدگانش فروریخت. رو به پسرش حسن و دوستانش ابوحامد و ابوعلی کرد و آنان را نزد خویش فراخواند. همه به او نزدیک شدیم و با تعجب بسیار دیدیم هر دو چشم او پس از حدود سی و هفت سال نابینایی، آن هم در سن کهولت، بینایی خود را به دست آورده است. ابوحامد پرسید مرا می‌بینی؟ در این موقع بر روی هر کدام از ما دست می‌گذاشت. جریان او در همه ی شهر پیچید. مردم دسته دسته به دیدار او می‌آمدند. ابوسائب، قاضی شهر به دیدار او آمد و ضمن گفت و گوی کوتاهی با او در حالی که انگشتر خویش را در دست گرفته بود، پرسید: قاسم بن علا! این چیست و بر آن چه نوشته شده است؟ او درست مانند دورانی که دیدگانش سالم بود، پاسخ داد. مردم با تعجب بیرون می‌رفتند و جریان را برای دیگران نقل می‌کردند.

### بازگشت به خدا

در همان ایام، قاسم بن علا در فکر فرزندش حسن بود که چگونه او را از شرب خمر منصرف نماید. لذا رو به پسر کرده و گفت: فرزندم! خداوند به تو مقام و مرتبه ای عنایت خواهد کرد. با به جا آوردن شکر پروردگار آن را قبول کن. حسن گفت: پدرجان قبول کردم. قاسم پرسید: به چه شرط؟ حسن گفت: هر شرط و دستوری که شما بدهید. قاسم گفت: من از تو

می‌خواهم از شراب خواری دست برداری. حسن با کمی تأمل، تصمیم قاطعی گرفت و گفت: پدر جان! به آن کسی که تو نامش را بردی، قسم می‌خورم از خوردن شراب و اعمال ناشایست دیگر، دست بردارم. قاسم دست به سوی آسمان بلند کرد. سه بار گفت:

اللَّهُمَّ اَلْهَمَّ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَ جَنَّبَهُ مَعْصِيَتَكَ؛

خدایا حسن را به راه بندگی خود ملهم کن و او را از معصیت خود دور گردان.

## پرواز به دیار باقی

قاسم بن علا سپس کاغذی طلبد و با دست خود وصیت نامه نوشت پس از چهل روز، همانگونه که در توقیع شریف آمده بود، با طلوع فجر، قاسم بن علا از دنیا رفت. پیکر پاک قاسم را در مغسل نهادند. ابوحامد که یکی از دوستانش بود آب می‌ریخت و ابوعلی او را غسل می‌داد. وی را در پارچه‌هایی که پیام رسان آورده بود، او را کفن کردند و پیراهن امام رضا (علیه‌السلام) را نیز که به او خلعت داده شده بود بر او پوشانیدند. تشییع جنازه بسیار باشکوهی از وی به عمل آمد. با نفوذ معنوی که در بین مردم منطقه داشت، اجتماع کثیری در تشییع او به وجود آمد. همه نگران و غصه دار و غم دیده، گریان و مصیبت زده بودند. چیزی که برای بسیاری باورنکردنی بود این بود که عبدالرحمن با آن سابقه دشمنی با خاندان رسالت و وحی، از راه رسید و با سر و پای برهنه دنبال جنازه قاسم حرکت کرد. برخی با کمال تعجب از او می‌پرسیدند: چرا این قدر ناراحتی؟ مگر چه شده است؟ گفت: ساکت باشید. من چیزی از قاسم بن علا دیدم که شما ندیده‌اید. آنگاه دنبال جنازه او فریاد می‌کشید که: وا سیداه! ای آقای من! تو از دنیا رفتی. وی از اندیشه و عقیده خویش بازگشت و شیعه شد و راه خاندان وحی و رسالت را در پیش گرفت و بسیاری از اموال و املاک خود را وقف محبوب دلها حضرت صاحب الزمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) نمود.

## دعای ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف)

پس از چند روز که قاسم بن علا به خاک سپرده شد، نامه‌ای که متضمن تسلیت به حسن پسر قاسم بود از ناحیه ی مقدسه امام زمان (علیه‌السلام) صادر گشت و در آخر آن، امام عین عبارت پدرش را که در حق فرزند دعا کرده بود، ذکر کرده بودند:

اللَّهُمَّ اَلْهَمَّ الْحَسَنَ طَاعَتَكَ وَ جَنَّبَهُ مَعْصِيَتَكَ؛

خدایا حسن را به راه بندگی خود ملهم کن و او را از معصیت خود دور گردان.

امام در آخر نوشته بودند: ما پدرت را برای تو پیشوا و اعمال او را مثال و نمونه قرار دادیم.

تو یابن العسکری ما را دعا کن

نصیب ما همه فیض لقا کن

چو آن‌هایی که رخسار تو بینند

دو چشم کور ما را نیز واکن

شبی با من بیا و هم نوا شو

امیرا همنشین این گدا شو

اگر راضی نمی‌باشی تو از من

به جان مادرت از من رضا شو

## پیامها

### ۱. غیبت صغری؛ آماده شدن برای غیبت کبری

در زمان غیبت صغرا، چهار نماینده خاص به ترتیب وجود داشتند که به عنوان نواب خاص بدون واسطه با حضرت ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) ارتباط داشتند، آن‌ها به ترتیب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح نو بختی و علی بن محمد سمری هستند.

این چهار نماینده نیز به نوبه خود، نمایندگانی در گوشه و کنار بلاد و شهرها داشتند که به واسطه یکی از این چهار نماینده خاص با حضرت در ارتباط بودند و از جمله آن‌ها قاسم بن علا بود. مدت زمان غیبت صغری از سال ۲۶۰ هجری که امام عسگری (علیه‌السلام) به شهادت رسیدند تا نیمه شعبان سال ۳۲۹ هجری قمری که آخرین نماینده حضرت فوت نمود، یعنی شصت و نه سال طول کشید. شاید حکمت غیبت صغری این بود که مردم آمادگی برای غیبت کلی و قطع ارتباط حتی با واسطه، نداشتند، از این جهت نزدیک به هفتاد سال یعنی حدود یک نسل، دیدار مستقیم قطع و مردم فقط از طریق نمایندگان امام (علیه‌السلام) می‌توانستند ارتباط برقرار کنند و در این سالها بود که آهسته آهسته مراجعه به عالم و مجتهد جامع شرایط و جایگاه ولی فقیه برای مردم روشن و معلوم گشت و مردم کم کم برای غیبت کبری آماده شدند و حذف نمایندگان خاص، و مراجعه به نمایندگان عام یعنی مراجع را پذیرفتند.

گرچه در زمان حضور معصومین (علیهم‌السلام) هم فقیه جامع شرایط به اذن معصوم (علیه‌السلام) دارای ولایت بود اما مردم کمتر توجه و احساس نیاز می‌کردند و به خاطر همین عدم آمادگی و باور نداشتن غیبت امام (علیه‌السلام)، در زمان غیبت صغری و اوایل غیبت کبری جدیت زیادی برای دیدار امام (علیه‌السلام) در بین مؤمنین بود. افرادی مثل زهری، ابن بابویه، علی بن مهزیار، داستانهای شیرین از این گونه تلاشها دارند. اما پس از آن با گذشت قرنهای زیادی از غیبت حضرت، گویا کم کم مردم عادت به دوری از امام خویش پیدا کرده اند به گونه ای که ظهور آقا برای بعضی دیر باور کردنی است. همانطور که در اوایل غیبت، غائب بودن امام (علیه‌السلام) برای مردم باور کردنی نبود. اما مؤمنین در این زمان وظیفه دارند که غیبت امام (علیه‌السلام) از میام مردم منجر به غیبت آن حضرت از افکار آن‌ها نشود و دائماً متذکر آن بزرگوار و دعا برای تعجیل ظهورشان بکنند، و به عبارت دیگر عدم ظهور امام نباید منتهی به احساس عدم حضور امام (علیه‌السلام) شود. در دعای ندبه به مولایمان این گونه خطاب می‌کنیم: «بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنْهَا» (جانم فدای شما، شما غایبی هستید که از ما بی‌خبر نیستید).

امام هفتم (علیه‌السلام) فرمودند: «يَغِيْبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيْبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ»<sup>۲</sup> (شخص آن حضرت از بین مردم غائبند ولی یادشان هیچگاه از دل‌های مؤمنین غائب نمی‌شود).

## ۲. نگرانی مؤمن از بد عاقبتی

مؤمن همیشه باید از سوء عاقبت خویش نگران باشد، حتی اگر عمر خود را به خوبی طی کرده باشد. همچون راننده‌ای که در مسافرت طولانی خود، با اینکه بیشتر راه را به سلامتی طی کرده، اما نگران بقیه راه است تا سالم به مقصد برسد. در حدیثی منسوب به رسول گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده است: «الْمُؤْمِنُ بَيْنَ خَوْفَيْنِ خَوْفٍ مَّا مَضَى وَ خَوْفٍ مَّا بَقِيَ»<sup>۳</sup> (مؤمن همیشه بین دو خوف و ترس است؛ ترس از گذشته عمر خویش و ترس از آینده خویش).

مرحوم آیت‌الله سید اسماعیل هاشمی (رحمة‌الله) می‌فرمودند: «عده ای از طلاب برای ملبس شدن به لباس روحانیت خدمت حضرت امام (قدس سره) رسیدند.

حضرت امام (قدس سره) از ایشان پرسیدند: اگر خدمت امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) برسید، چه درخواستی از ایشان می‌نمایید؟ هر کسی پاسخی داد. تا اینکه یکی از طلاب از حضرت امام (قدس سره) پرسید: شما خودتان اگر خدمت حضرت برسید، چه درخواستی از ایشان می‌کنید. ایشان فرمودند: حسن عاقبت.

### شیطان عدیله

شیطانی وجود دارد به نام عدیله که کارش این است هنگام قبض روح انسان، سعی می‌کند ایمان افراد را به کفر عدول دهد. کسانی که در زمان حیاتشان ایمان به پروردگار و قرآن و معصومین (علیهم‌السلام) در وجودشان قوی نشده و دچار شک و تردیدند، خطر کفر برای آن‌ها هنگام مردن زیاد است. یکی از برکات نماز اول وقت هم این است که آن کسانی که مقید به رعایت اول وقت نمازهای واجب خود هستند هنگام قبض روح وقتی شیطان عدیله به سراغ آن‌ها می‌آید، ملک الموت او را رد می‌کند، و در نتیجه مؤمن با سلامتی ایمان از دنیا می‌رود. در مفاتیح الجنان دعایی به نام عدیله وجود دارد.

امام هفتم حضرت کاظم (علیه‌السلام) در فرازی از دعایی طولانی، این‌گونه از شیطان عدیله به خداوند سبحان پناه می‌برد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَدِيلَةِ عِنْدَ الْمَوْتِ»<sup>۴</sup> (پروردگارا، من از شیطان عدیله در هنگام مرگ به تو پناه می‌برم).

خداوند سبحان عاقبت عمر همه را به خیر و سعادت ختم فرماید.

## ۳. امامان (علیهم‌السلام)؛ عالمان به غیب

از تناقضات ظاهری بین بعضی آیات قرآن این است که در برخی آیات علم غیب را منحصر به خداوند متعال می‌داند و در برخی دیگر، دیگران را نیز در این علم غیب شریک می‌کند. مثلاً در آیه ۵۹ سوره انعام می‌فرماید: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَلْمُهَا إِلَّا هُوَ» (کلیدهای غیب، تنها نزد اوست و جز او کسی آن‌ها را نمی‌داند).

یا در آخرین آیه سوره لقمان، آگاهی و اطلاع از زمان برپایی قیامت و از آنچه در رحم‌های مادران است، را به خود نسبت می‌دهد و علم و آگاهی انسان‌ها به اینکه فردا چه چیزی به دست می‌آورند و یا در چه سرزمینی می‌میرند را از همه سلب می‌نماید. قرآن کریم می‌فرماید: «عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»<sup>۵</sup> (خداوند دانای غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی‌کند).

<sup>۳</sup>. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹۱.

<sup>۴</sup>. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۸۱.

<sup>۵</sup>. جن، ۲۶.

اما در مقابل این آیات، آگاهی و اطلاع از انواع علوم غیب مثل اطلاع داشتن و بلکه دیدن همه اعمال انسان ها را به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و اهل بیت او (علیهم‌السلام) نسبت می‌دهد: «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُرْسَلُونَ»<sup>۶</sup> (بگو: عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند).

همچنین در آیه آخر سوره رعد کسی که نزد او ام‌الکتاب است یعنی امام (علیه‌السلام) را به عنوان شاهد بیان می‌کند: «قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ اَم الْكِتَابِ»<sup>۷</sup> (بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند).

یا در آیه دوازده سوره یس همه علم‌الکتاب را که منظور از آن دانستن همه چیز است، در وجود مبارک امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جمع می‌داند: «وَكُلُّ شَيْءٍ اَخَصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ»<sup>۸</sup> (و همه چیز را در امام مبین جمع کرده‌ایم).

### حل تناقض

در جواب این تناقض ظاهری بین بعضی آیات، باید گفت که نه تنها تناقض وجود ندارد بلکه امکان تناقض هم نیست؛ زیرا آیه‌ای که علم غیب را فقط مخصوص خداوند می‌داند، مرادش علم غیب ذاتی است، یعنی تنها موجودی که علم غیب ذاتی دارد و این علم غیب از ذات اوست و موجود دیگری آن را به او عطا نکرده است، فقط منحصر به ذات خدا است و هیچ موجودی غیر او، علم غیب ذاتی که از خودش باشد و دیگری به او نداده باشد، ندارد.

اما آیاتی که دیگران را نیز در علم غیب شریک می‌داند، مراد علم غیب غیر ذاتی است یعنی هر کسی غیر از خدای متعال علم غیب دارد، به اذن خداوند و به اعطاء اوست.

گفتنی است بسیاریند کسانی که خداوند به آن‌ها علم غیب نامحدود یا محدود عطا کرده است. از اینرو است که در سوره یس می‌فرماید: ما همه چیز را در امام مبین احصاء و جمع‌آوری کرده‌ایم. در همین آیه ملاحظه می‌فرمایید که صدور علم را از خدای متعال و ظهورش را در وجود مبارک امام (علیه‌السلام)، بیان فرموده است.

پس اگر در آخر سوره لقمان فرمود کسی نمی‌داند در چه زمینی می‌میرد یا در رحم‌ها چیست یا فردا چه چیزی بدست می‌آورد همه اینها، بدون اذن پروردگار متعال است اما با اذن او بسیاریند کسانی که همین علوم را و بسیاری علوم دیگر را می‌دانند.

نظیر آیه ۲۶ سوره جن که پس از آنکه می‌فرماید خداوند عالم به غیب است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آشکار نمی‌سازد، رسولان برگزیده خویش را استثناء کرده و می‌فرماید ایشان را بر علم غیب خویش آگاه می‌سازد.

### ۴. دلایل نگرانی از مرگ

عوامل نگرانی انسان از مرگ چند چیز می‌تواند باشد:

<sup>۶</sup> توبه، ۱۰۵.

<sup>۷</sup> ن: ک: تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۱.

<sup>۸</sup> ن: ک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۶۹.

## ۱.۴. مرگ یعنی نابودی

برخی به اشتباه گمان می کنند که مرگ نوعی نابودی و نیست شدن است و به معاد و زندگی جاودانه آخرت عقیده ندارند. قرآن کریم می فرماید:

«قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»<sup>۹</sup>

گفتند: جز زندگی دنیوی ما هیچ نیست می میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.

## ۲.۴. حب دنیا

علاقه داشتن به دنیا انسان را از مرگ متنفر می کند زیرا مرگ باعث جدایی انسان از دنیاست. شخصی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) پرسید:

مَا لِي لَا أُحِبُّ الْمَوْتَ فَقَالَ لَهُ أَلَيْكَ مَالٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَدَّمْتَهُ قَالَ لَا قَالَ فَمِنْ نَمَّ لَا تُحِبُّ الْمَوْتَ؛<sup>۱۰</sup>

چرا از مرگ می ترسیم؟ حضرت فرمودند: آیا مال داری؟ گفت: بله. فرمودند: در راه خدا داده ای؟ گفت: نه. فرمودند: به همین خاطر می ترسی.

نظیر همین سؤال نیز از امام مجتبی (علیه السلام) شد:

مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ لَا نُحِبُّهُ قَالَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع إِنَّكُمْ أَحْرَبْتُمْ أَحْرَبْتُمْ وَ عَمَّرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثُّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ<sup>۱۱</sup>

چرا از مرگ می ترسیم و آنرا دوست نداریم؟ امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: شما آخرت خود را خراب و دنیای خودتان را آباد نموده اید. به همین خاطر از مرگ بیم دارید که از جای آباد به جای خراب منتقل شوید.

## ۳.۴. نشناختن مرگ

گاهی ترس از مرگ به علت آگاهی نداشتن از مرگ و نشناختن حقیقت آن است؛ همچون راننده ای که برای اولین بار، جاده ای را طی می نماید و از پیچ و خم آن آگاهی ندارد. امام هادی (علیه السلام) به عیادت یکی از یاران خود که بیمار بود رفتند، دیدند آن مریض گریه می کند و از مرگ می ترسد. فرمودند: «يَا عَبْدَ اللَّهِ تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ لِأَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ»<sup>۱۲</sup> (ای عبد الله، به این دلیل از مرگ می ترسی که آن را نمی شناسی.)

<sup>۹</sup>. جاثیه، ۲۴.

<sup>۱۰</sup>. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۲۷.

<sup>۱۱</sup>. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۲۹.

<sup>۱۲</sup>. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۵۶.



#### ۴.۴. کم زاد و توشه بودن

گاه نگرانی از مردن به خاطر کمی زاد و توشه ایمان و اخلاق و عمل صالح است که شخص نمی داند سرانجام کارش به کجا منتهی می شود. امام سیدالساجدین زین العابدین (علیه السلام) در دل سحر ماه مبارک رمضان در دعای ابوحمزه، چنین با محبوب خویش مناجات می کردند:

فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ أَنَا تَقَلُّتُ عَلَيَّ مِثْلَ حَالِي إِلَى قَبْرِي لَمْ أُمَّهْدُهُ لِرَفْدَتِي وَ لَمْ  
أَفْرُشْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي وَ مَا لِي لَا أَبْكِي وَ مَا أَدْرِي إِلَى مَا يَكُونُ مَصِيرِي وَ أَرَى نَفْسِي  
تُخَادِعُنِي وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي؛

پس بدحال تر از من کیست؟ اگر من با چنین حالی به قبرم وارد شوم، قبری که آن را برای خواب آماده نساختم و برای آرمیدن به کار نیک فرش ننموده‌ام، و مرا چه شده که گریه نکنم، و حال آنکه نمی دانم بازگشت من به جانب چه خواهد بود.

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: «أَه مِنْ قِلَّةِ الرِّزَادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ المَوْرِدِ»<sup>۱۳</sup> (آه از کمی توشه و طولانی بودن راه، و دور بودن سفر و مقصدی بس بزرگ).

#### ۵.۴. زیادبودن گناهان

گاهی هم نگرانی از معاصی و گناهانی است که انجام گرفته و فرد توبه جدی ننموده است. قرآن کریم در اینباره می فرماید: «وَ لَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»<sup>۱۴</sup> (ولی به سبب آنچه از پیش فرستاده‌اند هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد).

#### ۶.۴. به کمال نرسیدن

گاهی هم نگرانی صاحبان عقل و خرد به خاطر نرسیدن به مقصد از خلقتشان یعنی دوری از کمال معنوی و جامع صفات ربوبی نشدن است. داستان شنیدنی حضرت آیت الله حائری یزدی (قدس سره) یکی از این نمونه ها است:

ایشان در شب سه شنبه ای در کربلا خواب می بینند که فردی می گوید: شیخ عبدالکریم کارهایت را ردیف کن که تا سه روز دیگر از دنیا خواهی رفت. از خواب که بیدار می شوند، توجه زیادی به خواب نمی کنند تا روز پنج شنبه که با رفقا به باغ سید جواد کلید دار رفته، پس از صرف نهار به استراحت می پردازند. ولی هنوز خواب نرفته، تب و لرز شدیدی پیدا کرده و هر چه دوستان رو انداز به رویشان می اندازند، فایده ای نمی بخشد. کم کم تب سوزانی وجودشان را گرفته و به حالت احتضار می افتند. دوستان، بلافاصله ایشان را به منزل منتقل می کنند. حواس ظاهری رو به خاموشی می رود و تازه به یاد خواب شب سه شنبه می افتند. در آن حال می بینند دو نفر وارد اتاق شده و به یکدیگر گفتند: پایان زندگی اوست و باید او را قبض روح کرد. ایشان در همان حال با قلبی سوخته و توجه کامل به ساحت مقدس

<sup>۱۳</sup>. نهج البلاغه، ص ۴۸۱.

<sup>۱۴</sup>. جمعه، ۷.

سیدالشهداء (علیه السلام) توسل جسته، عرض می کنند: آقای من! من از مرگ نمی هراسم، از دست خالی و نرسیدن به کمال و نداشتن زاد و توشه آخرت، بسیار نگرانم. شما را به حرمت مادرتان فاطمه (علیهما السلام) مرا شفاعت کنید. ناگهان می بینند فردی وارد شد و به آن دو فرشته گفت: حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) می فرمایند: شیخ به ما توسل جسته و ما شفاعت او را نزد خدای متعال نموده ایم تا عمرش طولانی شود، او را رها کنید. آن دو فرشته پذیرفته و هر سه با هم صعود نمودند. آنگاه حال ایشان رو به بهبودی رفته، اطرافیان که چشمان و پاهای ایشان را بسته و از ایشان قطع امید کرده بودند ناگهان می بینند دست های ایشان به حرکت در آمد. روپوش را بر می دارند و آب به دهانشان ریخته تا به تدریج به بهبودی کامل دست می یابند.

### ۵. مرگ آور نبودن یاد مرگ

توجه به مرگ، داشتن کفن و نگاه به آن، نوشتن وصیت، حضور در قبرستان، هیچ گاه مرگ انسان را جلو یا عقب نمی اندازد. برخی از افراد از ترس اینکه مبادا با یاد مرگ، مردنشان به جو بیفتد از این کار خودداری می کنند. قرآن کریم می فرماید: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ»<sup>۱۵</sup> (و برای هر امتی دوره و مدتی است، پس چون مدتشان به سر آید لحظه ای پس و پیش نمی افتند.)

مقدار عمر انسان حتی تعداد نفسهای آن و لحظه های آن دقیق و معلوم است و زمانی که مرگ فرا رسد لحظه ای جلو و عقب نمی افتد. فواید توجه به مرگ این است که انسان را از غفلت درآورده و به فکر فراهم کردن توشه و رسیدن به کمال انسانیت می اندازد. عاقل کسی است که قبل از سفر، توجه به نیازهای خود در مقصد دارد و آن ها را فراهم می کند؛ نه آنکه خود را به غفلت بزند تا زمان مسافرت فرا رسد. پس توجه و یاد مرگ سازنده انسان و آماده کننده اوست.

### ۶. هدایت روحی یا زنده کردن انسانها

ثواب هدایت یک انسان گمراه به صراط مستقیم به اندازه زنده کردن همه انسانها است. خدای متعال می فرماید: «وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»<sup>۱۶</sup> (و هر که شخصی را از مرگ نجات دهد گویی همه مردم را زنده کرده است.) در احادیث متعددی این آیه شریفه، به زنده کردن روحی و هدایت افراد تأویل شده است. سماعه از امام صادق (علیه السلام) در مورد معنای این آیه شریفه این گونه پرسید:

قلت له: قول الله عزوجل: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ (أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ) فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا؛<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۵</sup> اعراف، ۳۴.

<sup>۱۶</sup> مائده، ۳۲.

<sup>۱۷</sup> الکافی، ج ۲، ص ۲۱۰، ص ۲۱۱.

از امام (علیه السلام) در مورد معنای این آیه پرسیدم که فرمود: «هر کسی دیگری را جز به انتقام قتل یا فساد در روی زمین بکشد، مانند آن است که همه مردم را کشته باشد، و هر که شخصی را از مرگ نجات دهد گویی همه مردم را زنده کرده است؟ حضرت فرمودند: کسی که دیگری را از گمراهی به سوی هدایت دعوت کند گویا او را زنده کرده است و کسی که دیگری را از راه راست گمراه کند همانا او را کشته است.

بسیاری از ما این جمله معروف حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) را شنیده ایم که وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به یمن فرستادند به ایشان فرمودند:

يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلَنَّ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ وَ إِيْمُ اللّٰهِ لَآنَّ اللّٰهَ يَهْدِي اللّٰهَ عَلٰى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَ لَأُوْهُ يَا عَلِيُّ؛<sup>۱۸</sup>

اگر خداوند به دست شما یک مرد را هدایت کند، برای شما بهتر است از دارا بودن آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می نماید.

- البته گاهی انسان اطلاعات کافی و تخصص دینی برای هدایت کردن دیگران ندارد؛ اما می تواند واسطه برای این کار شود و انسان های گمراه را بعد از خالی کردن آنها از تعصب و آماده نمودن آنها برای شنیدن استدلال و پذیرش حق، آنها را با علماء دین و کتب آنها آشنا و مرتبط سازد. در مرحله اول هنگام مواجهه با انسان گمراه نباید بی تفاوت باشیم بلکه باید احساس وظیفه کنیم و در فکر هدایت او باشیم و از خدای متعال هم کمک بگیریم تا ان شاء الله به لطف او موفق شویم.

#### ۷. تعصبات جاهلانه؛ مانع هدایت پذیری

غالباً افراد منحرف به خاطر نداشتن دلیل عقلی و نقلی برای عقاید خود، دارای تعصبات جاهلانه، تقلیدهای کورکورانه و بینش غیر مستدلانه هستند. مثل عبدالرحمن با اینکه نامه امام (علیه السلام) را می دید با تندی مسخره می کرد. و یا وقتی به معجزه حضرت، دید که چشمان قاسم شفا پیدا کرد، باز هم سکوت کرد و چیزی نگفت. شیطان هم وقتی می خواهد انسان را فریب دهد، فکر انحراف و خلاف را بدون ذکر دلیل در ذهن انسان القا می کند؛ زیرا اگر بخواهد دلیلش را بگوید، دیگر نمی تواند مطلب انحرافی را بیان کند چرا که باطل هیچگاه دلیل ندارد. استدلال و فکر باطل مثل باد و پشه است که با هم جمع نمی شوند. لذا باطل را آنچنان زیبا زینت می دهد که هر کسی بشنود آن را باور کند. خدای متعال میفرماید: «وَ إِذْ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»<sup>۱۹</sup> [یاد کن] هنگامی را که شیطان اعمال آنها را برایشان بیاراست.

البته عده کمی هم هستند که در نفهمیدن راه صحیح، جاهل قاصر هستند و دستشان از حق کوتاه است. لازم است مؤمنین در هنگام برخورد با افراد منحرف از روش عقلی و استدلال منطقی استفاده کرده و سعی در بیرون کردن تعصب از آنها کرده و سپس آنها را دعوت به دین حق نمایند. این دستور قرآن کریم است که:

وَ لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۸</sup>. الکافی، ج ۵، ص ۲۸.

<sup>۱۹</sup>. انفال ۴۸.

<sup>۲۰</sup>. فصلت، ۳۴.

نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] با آنچه نیکوتر است دفع کن که ناگاه [خواهی دید] همان کسی که میان تو و او دشمنی بود، چون دوستی صمیمی گشته است.

### ۸. معجزه؛ بصیرت بخش به انسان‌ها

معجزات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) هم در بخش اعطای بَصَر و بینایی ظاهری به اشخاص نابینا است و هم در بخش بصیرت دادن و بینایی باطنی، که به یقین دومی بسیار مهم تر از اولی است و کوری دل با کوری چشم قابل مقایسه نیست. اما چون با چشم ظاهری دیده نمی‌شود، توجه و عنایت کمتری به آن است. لکن هر دو نوع معجزه، همیشه با وجود حکمت و مصلحت انجام می‌گیرد. چنانچه باید بدانیم که این معجزه‌ها به اذن و اراده الهی صورت می‌گیرد پس صدور معجزه از ناحیه خدای عزوجل و ظهور آن در دست مبارک امام (علیه‌السلام) است که یدالله و مظهر اراده الهی در سیر نزولی و مظهر آن در سیر صعودی هستند.

### ۹. عوامل سعادت یا شقاوت

واملی که از خارج و بیرون انسان بر اراده و تصمیم او در انتخاب ضلالت و گمراهی یا در انتخاب هدایت و نجات او تأثیر می‌گذارد، به طور عمده در شش چیز خلاصه می‌شود: ۱. نطفه؛ ۲. محیط؛ ۳. پدر و مادر؛ ۴. غذا؛ ۵. استاد و ۶. رفیق. علمای اخلاق تأثیر رفیق را بیشتر از دیگر عوامل بیرونی می‌دانند و ظاهراً حسن پسر قاسم هم با داشتن چنین پدر پاکی، در اثر رفاقت با اشخاص بد، به معصیت آلوده شده بود.

البته توجه داشته باشید که اگر همه عوامل شش گانه مثبت باشد، تأثیر زیادی در هدایت انسان دارد. ولی هیچ‌گاه این عوامل باعث جبر و سلب اختیار در گمراهی یا هدایت نمی‌شود، بلکه این انسان است که همیشه با اراده خویش، مقصد خود را تعیین می‌کند.

پس هرچند عوامل شش گانه بیرونی تأثیر گذار است اما تأثیرگذاری آن‌ها به اندازه اراده و تصمیم خود انسان نیست؛ زیرا انسان در نهایت با همه عواملی که در کار است، خودش با اراده خودش هر راهی را که بخواهد انتخاب می‌کند. پس به اندازه‌ای که عوامل بیرونی مؤثر است، مسئولیت ثواب و عقاب بر عهده کسانی است که آن عوامل را ایجاد کرده‌اند و به اندازه‌ای که اراده انسان کارایی دارد، خود شخص مسئولیت دارد.

شیطان را هم، که یک محرک خارجی به سمت گناه می‌دانیم، روز قیامت خود را از اتهام اجبار به معصیت تبرئه کرده و می‌گوید من تنها شما را دعوت به باطل کردم و و این شما بودید که با تصمیم خودتان دعوت مرا پذیرفتید. اگر دعوت کردن، باعث جبر و اکراه می‌شد؛ می‌بایستی دعوت خداوند متعال به سوی حق را هم دلیل بر جبر بدانیم. در حالی که چنین نیست و شما با اختیار خود دعوت او را اجابت نکردید. قرآن کریم می‌فرماید:

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا

بِمُضْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضْرِحِي إِيَّيْ كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ  
أَلِيمٌ؛<sup>۲۱</sup>

و شیطان هنگامی که کار از کار گذشت، گوید: در حقیقت خدا به شما وعده‌ی راست داد، و من هم به شما وعده‌ی دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم و اجابت نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید.

لذا می‌بینیم تا وقتی که حسن، تصمیم به بازگشت از راه معصیت و تصمیم به پیمودن راه حق نگرفت، لطف الهی شامل حالش نشد و وقتی که واقعا توبه کرد و از کارهای زشتش دست کشید حضرت هم او را مورد تفقد خود قرار دادند و در نامه‌ی تسلیت خود به او دعا کردند.

### ۱۰. امام (علیه السلام) منتظر حرکت ما

پیام امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به حسن علاوه بر تسلیت فوت پدر در آن قسمتی که عین دعای پدرش را آورده بودند، حاوی نکات جالبی است. از جمله: یادآوری حسن به تعهدی که با پدر بسته است و اینکه ما از همه کارهای شما و از سخنان و گفتگوها و تعهدی که به پدر دادی اطلاع کامل داریم و نیز می‌دانیم دعایی که پدرت در حق تو کرد چه بود. لذا همان جمله دعای پدر را برای او یادآوری می‌نمایند و بالاخره لطف حضرت و دلسوزی و دعای پدر گونه ایشان در حق حسن، حُسن ختام عمر او و اتمام و اکمال عنایت به وی است.

روایت است که شخصی از درد چشم می‌نالید پس از امام (علیه السلام) تقاضا کرد برای برگرداندن بینایی ظاهری اش دعایی به او بیاموزند. حضرت دعایی را تعلیم او دادند که هم بینایی ظاهری او را و هم بصیرت و بینایی باطن او را تأمین کرد. حضرت همین دعایی را که بین نماز مغرب و عشاء خوانده می‌شود به او یاد دادند:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَجْعَلَ النُّورَ  
فِي بَصْرِي وَ الْبَصِيرَةَ فِي دِينِي وَ الْيَقِينَ فِي قَلْبِي وَ الْإِخْلَاصَ فِي عَمَلِي وَ السَّلَامَةَ فِي نَفْسِي  
وَ السَّعَةَ فِي رِزْقِي وَ الشُّكْرَ لَكَ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي.

مرحوم محدث نوری در کنار شریف «نجم الثاقب» نقل می‌کنند که سید بن طاووس قدس سره می‌فرماید: در یک سحرگاه در سرداب مطهر سامرا از حضرت صاحب الامر (علیه السلام) این مناجات را شنیدم که می‌فرمودند:

اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِينَتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اتَّكَالًا عَلَى  
حُبِّنَا وَ وَّلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا  
بَيْنَهُمْ فَاصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاصِّ بِهَا عَنْ حُمْسِنَا وَ ادْخُلْهُمْ الْجَنَّةَ وَ زَحْرِحْهُمْ عَنِ النَّارِ وَ لَا تَجْمَعْ  
بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ؛

خدایا، شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق نمودی، آن‌ها با تکیه بر محبت به ما و ولایت ما گناهان زیادی کرده‌اند. اگر گناهان آن‌ها، گناهیانی است که در ارتباط با تو

۲۱. ابراهیم، ۲۲.

است، از آن‌ها بگذر که ما راضی شدیم. و آنچه از گناهان آن‌ها در ارتباط با خودشان هست (حق الناس) خودت بین آن‌ها را اصلاح کن و از خمسی که حق ما است، به طلبکاران آن‌ها بده تا راضی شوند و آن‌ها را از آتش جهنم نجات بده و آن‌ها را با دشمنان ما در سخت خود جمع نفرما.

جذبات نا فراق تو، به دلم فکنده شراره ای  
 نظری شها که غم مرا، نکند به غیر تو چاره ای  
 همه شب ستاره زچشم تر، ز غمت فشا نمی از بصر  
 چه کنم که از تو نمی دهد، خبرم مهی و ستاره ای  
 ز فراق روی تو خون دل، شب و روز گشته نصیب من  
 که برای شرح و بیان آن، نه حدی بود نه شماره ای  
 تو بیا برای خدا شبی، بنشان مرا به کنار خود  
 بزدای رنگ غم از دلم، به اشاره ای و نظاره ای  
 من و انتظار لقای تو، تو و باز جویی حال من  
 بنشسته ام به امید آن، که کنی به غمزه اشاره ای  
 به خیال صبح وصال تو، به شبان تیره فغان کنم  
 که مگر به گوش دلم رسد، ز سروش غیب اماره ای  
 به جهان پو میر جهان تویی، باز دیده شود منتسب  
 به امید آنکه نرانیم، ز کنار خود به کناره ای.

«الحمد لله رب العالمین»